

مبانی صدور قرار عدم استماع دعوا در مواجهه با چالشهای حقوقی پیرامون آن^۱

مجید سربازیان^۲

اسماعیل سیاوش پور^۳

چکیده

به موجب اصل ۳۴ قانون اساسی، دادخواهی حق مسلم هر فرد است و همه افراد ملت می‌توانند به محاکم دادگستری مراجعه نمایند. اما اعمال حق دادخواهی به عنوان یک حق مسلم دارای شرایط و تشریفات است و در صورتی می‌توان به دادگستری مراجعه نمود که شرایط و تشریفات آن محقق شده باشد. از طرف دیگر هر چند به موجب قانون آیین دادرسی مدنی برای خواننده دعوی این اختیار در نظر گرفته شده لیکن بدین معنا نمی‌باشد که در صورت عدم تعرض خواننده و وجود ایراد و مانع در طرح دعوا، دادگاه اعتنایی به ایرادات و موانع رسیدگی ننماید قانونگذار به این قضیه بی‌توجه نبوده و در ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی با وضع قاعده کلی دادگاه‌ها را مکلف ساخته تا به دعاوی رسیدگی نمایند که منطبق با قانون مطرح گردیده. اما عدم تبیین مبانی قرار عدم استماع دعوا منجر به تشتت آراء صادره از محاکم قضایی در موضوعات یکسان و مشابه شده است. برای رفع این چالش و جلوگیری از تشتت آراء صادره از محاکم، پاسخگویی به این سوال که مبنای صدور قرار عدم استماع دعوی چه می‌باشد راهگشا خواهد بود که براساس این پژوهش رعایت نظم عمومی و قواعد آمره، حفظ حقوق احتمالی اشخاص ثالث، احترام به اصل حاکمیت اراده، بیهوده و عبث بودن رسیدگی به برخی از دعاوی مبتنی بر اصول و موازین حقوقی مبنای صدور قرار عدم استماع دعوا می‌باشد.

واژگان کلیدی: قرار عدم استماع دعوا، موانع رسیدگی، نظم عمومی، حفظ

حقوق اشخاص ثالث

۱- تاریخ دریافت مقاله ۱۳۹۹/۰۱/۲۱، تاریخ پذیرش مقاله ۱۳۹۹/۰۹/۲۳.

۲- استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز

۳- دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز، نویسنده مسئول

درآمد

با امعان نظر به آیات الهی متوجه می شویم که نخستین دستور خداوند متعال در دادرسی، حکومت به عدل است. حال باید دید که عدل چیست؟ آیا با فصل خصومت بین طرفین و تعیین حق، عدالت به منصف ظهور رسیده است. آیا صرف اجرای قانون و صدور رای قضایی و عدم توجه به اوصاف و جوانب آن عدالت محقق می شود؟ آیا مثلاً محکومیت مدیون به پرداخت دین به داین از سوی قاضی پس از تحمل یک دوره طولانی و طرح دعاوی مکرر و رسیدگی ماهوی در مرجع بدوی و نقض آن در مرجع تجدیدنظر و صدور قرار عدم استماع دعوا از جانب مرجع تجدیدنظر یا صدور قرار عدم استماع در مرجع بدوی و نقض آن در مرجع تجدیدنظر و اعاده پرونده به مرجع بدوی جهت ادامه رسیدگی ماهوی، اجرای عدالت است؟ امروزه اگر به پرونده های موجود در دادگستری های سراسر کشور مراجعه کنیم، پرونده های قطوری مشاهده می شود که در آن نقض آراء در مراجع بالاتر به وفور به چشم می خورد که بخش قابل توجهی از آنان به علت عدم رعایت شرایط شکلی و وجود موانع رسیدگی علی رغم رسیدگی های طولانی مدت در مرجع بدوی، در مرجع تجدیدنظر به علت وجود ایراد و مانع رسیدگی نقض و با قرار عدم استماع مختومه شده است. هر فردی با مراجعه با محاکم قضایی به معضل عدم وجود وحدت رویه محاکم در رسیدگی و نبود وحدت رویه در آراء صادره از محاکم و بالتبع نقض مکرر آراء بدوی در مرجع تجدیدنظر آگاهی پیدا می کند. در نظام حقوقی ما و رویه محاکم دادگستری بعضاً بین مردم چنین مرسوم است که عدالت یک شعبه با شعبه کنار خود در یک دادگستری متفاوت است و کنایه از تبعیض و عدم قطعیت، بی قاعدگی و کنار نهادن اصول هدفمند در دادرسی است. مفهوم عدم قطعیت، خود، یکی از جنبه های واقعی نظام حقوقی است و نمیتوان آن را حذف کرد. (انصاری، ۱۳۸۷، ص ۲۰-۲۱) اما واقعیت مذکور در حقوق ایران، به نبود وحدت رویه در آراء صادره از محاکم و غیرقابل پیش بینی بودن نتیجه دعاوی منتهی شده است که نقش مخربی در نظام حقوقی ما دارد. از نتایج ناپسند این وضعیت این است

۱- خداوند کریم در قرآن مجید میفرماید: «و اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل» و «ان الله یامر بالعدل و الاحسان».

که اصحاب دعوی انتظار دارند پرونده به شعبه معینی ارجاع شود تا دعوی قابلیت استماع داشته و با قرار عدم استماع دعوا روبرو نشود و از شعبه دیگر دادگاه هراسان هستند یعنی پیش بینی شعب، جای پیش بینی قاعده و اینکه چگونه می‌بایست طرح دعوی نمود را می‌گیرد. علت آن است که بدون مبنا تصمیم‌گیری شده و به جای استدلال حقوقی، بر نظر قضایی تکیه می‌شود و معلوم نیست مبنای نظر مذکور چیست؟ (خدابخشی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۸۲-۸۳)

امروزه رسیدگی به دعاوی و فرایند حل اختلاف در محاکم مطابق با قواعد و اصولی صورت می‌گیرد که در مجموع آیین دادرسی را تشکیل می‌دهند. یکی از این اصول که در نهایت بدهت قرار دارد اصل استماع دعاوی با رعایت تشریفات و موازین دادرسی می‌باشد. علی‌رغم اهمیت فوق‌العاده این اصل بنیادین دادرسی که در مقابل آن قرار عدم استماع دعوا قرار می‌گیرد تاکنون نوشته‌ای مستقل به این موضوع نپرداخته است و کسانی که در رابطه با آیین دادرسی مدنی و اصول دادرسی نگاشته‌ای دارند به طور گذرا اشاره‌ای به این اصل و در نقطه مقابل آن قرار عدم استماع دعوا داشته‌اند و از بحث تفصیلی در این خصوص اجتناب کرده‌اند شاید علت رویکرد مزبور این باشد که چنین موضوعی به عنوان یک اصل بديهی جلوه می‌کند و بحث استدلالی زیادی را خواستار نیست و شاید هم در موضوع قرار عدم استماع دعوا، عدم تبیین مبانی، مصادیق و شرایط آن از جانب قانونگذار سبب شده تا پژوهشگران هم به تبع قانونگذار در این خصوص حرفی به میان نیاورند.

اما در پاسخ باید گفت اگر چه در نگاه ابتدایی اصل استماع دعوا از مقوله تصورات بلا تصدیق به نظر می‌رسد که در نهایت بدهت قرار دارد و به تبع آن تصور می‌شود که قرار عدم استماع دعوا ابهام خاصی ندارد ولی در عمل این موضوع و صدور قرار عدم استماع دعوا از موضوعات چالشی محاکم گردیده که در بعضی از مواقع موارد غامض و پیچیده‌ای را فراروی دادرسی می‌گذارد که تکلیف خود را نمی‌داند که علت آن عدم تبیین مبانی و مصادیق این قرار از جانب قانونگذار و حقوقدانان می‌باشد بنابراین اگر مبانی صدور قرار عدم استماع دعوا به خوبی روشن و تبیین شود مسلماً می‌تواند دادرسی را در اتخاذ تصمیم در این موارد یاری کند. در حقوق نیز مانند سایر امور تفاوت کسی که معتقد است فلسفه‌ای ندارد و آن که

بر مبنای فلسفه خاصی اقدام می‌کند تنها در این است که دومی دلیل حرکت خود را می‌شناسد و بهتر می‌تواند آن چه را در نهاد و ضمیر خود دعاوی می‌گذرد توجیه کند (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۲۹) در همین راستا در این پژوهش با بررسی کتب و مقالات و آرا صادره از مراجع بدوی و تجدیدنظر و همچنین آرا وحدت رویه، ضمن تبیین جایگاه اصل استماع دعاوی و مبانی قرار عدم استماع دعوا و بیان مصادیقی از آن، راهکارهای علمی و عملی پیشنهاد گردیده که این موضوع می‌تواند در کاهش خسارات مادی و معنوی ناشی از طرح دعاوی نادرست و همچنین ایجاد وحدت رویه بین محاکم در صدور قرار عدم استماع دعوا در موضوعات واحد و مشابه و جلوگیری از تشتت آرا صادره از محاکم موثر باشد.

۱. اصل استماع دعاوی

امروزه علمای حقوق برای یک دادرسی عادلانه، اوصاف و اصول مختلفی را در نظر می‌گیرند که عدم وجود این اوصاف و اصول، موجب خدشه اساسی به حکم صادره و نتیجتاً نقض حکم در مرجع بالاتر خواهد شد. از جمله این اصول، اصل استماع دعاوی مطابق قانون و با رعایت تشریفات دادرسی می‌باشد. بر اساس این اصل باید با راهکارهای مناسب و رعایت تشریفات دعاوی اشخاص را استماع و رسیدگی نمود تا اجرای عدالت در کمترین زمان ممکن میسر و اعتماد مردم به دستگاه قضایی افزایش یابد.

از نظر فقهی، استماع دعوا واجب بوده و این که اصل اولیه در دعاوی، استماع آن می‌باشد که در متون فقهی نیز از وجوب سماع دعوا یاد شده است (سلار، ۱۴۰۴ ه.ق، ص ۲۳۰) و قاضی نصب شده تا با استماع دعوا، به تقویت حق کمک کند زیرا گاهی حق بر مدعی پوشیده است و اگر دعوی مربوط به آن استماع نشود از بین می‌رود (اسدی حلی، ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۴۱۹؛ آشتیانی، ۱۳۶۹ ه.ق، ص ۳۳۸ و نراقی، ۱۴۱۵ ه.ق، ص ۱۶۶)

اصل، تکلیف محاکم در رسیدگی و صدور حکم راجع به دعاوی افراد است؛ اصول ۱۵۹ و ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و آراء وحدت رویه متعدد هیأت عمومی دیوان عالی کشور، که دادگستری را مرجع عام رسیدگی تظلمات

معرفی کرده است، موید این امر است. (حیدری، ۱۳۹۲، ص ۲۹۶) معیارهای دعوا باید به سود اصل حق تفسیر شوند، پذیرش دعاوی و ورود در ماهیت برای اتخاذ تصمیم قانونی و قضایی و حل مسأله اختلافی، بر عدم استماع دعوا و معطل و معلق گذاشتن حق، مقدم است. لذا باید «اصل استماع دعاوی» را در نظر داشت و برای اثبات عدم آن، دلایل کافی ارائه کرد و در صورت تردید در استماع یا عدم استماع دعوا، به اصل که همان وجوب امر قضاوت برای شخصی که حایز شرایط است، استناد نمود (خدابخشی، ۱۳۸۷، ص ۳۰۱) بنابراین عدم رسیدگی به دعاوی دادخواهان و صدور قرار عدم استماع دعاوی ایشان نیازمند دلیل قانونی است.

البته این اصل استثنائات و موانعی دارد که باید به نحو ریشه‌ای و بنیادین شناسایی شود تا موجب رویه یکسان بین محاکم گردیده و متعاقباً از تشتت آراء و رویه محاکم جلوگیری شود. قرار عدم استماع دعوا استثنایی بر اصل استماع دعاوی و قاعده منع استنکاف از احقاق حق و دادخواهی می‌باشد و محاکم باید در صدور قرار عدم استماع دچار افراط و تفریط نشوند که برای اجتناب از این افراط و تفریط‌ها باید حدود و ثغور قرار عدم استماع به دقت تبیین شود تا مورد سوء استفاده قرار نگیرد اما متأسفانه در حال حاضر اگرچه امری استثنایی است اما به صورت قاعده موسع و بی‌ضابطه تفسیر می‌شود که خود یک چالش می‌باشد.

۲. مبانی قرار عدم استماع دعوا

با بررسی تاریخچه قانونگذاری در حقوق دادرسی مدنی ایران از گذشته تاکنون از قانون اصول محاکمات حقوقی مصوب ۱۲۹۰ و خصوصاً قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ و در ادامه قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹ درمی‌یابیم که ضوابط و حدود و ثغور قرار عدم استماع دعوا تبیین نگردیده است و مبانی و مصادیق قرار عدم استماع دعوا به طور مستقل مطرح نگردیده، هر چند قانونگذار در مسیر توجه خود به این موضوع، از قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ به بعد در برخی موارد و به صورت پراکنده بدان پرداخته اما موضوع این است که مبانی قرار عدم استماع دعوا و تمامی مصادیق آن به صورت آشکار در قوانین آیین دادرسی مدنی نیامده است و فقط از قرار عدم استماع دعوا در کنار قرار رد

دعوا به عنوان قرارهای قابل تجدیدنظر نام برده شده است (ماده ۴۷۸ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ و ماده ۳۳۲ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹) بنابراین اگر چه در هیچ یک از مواد قانون آیین دادرسی مدنی موارد صدور قرار عدم استماع دعوی پیش بینی نشده است و تنها جایی که قانون قرار عدم استماع را ذکر کرده بند «ب» ماده ۳۳۲ قانون آیین دادرسی مدنی است اما قرار عدم استماع دعوی، در مواردی صادر می شود که دعوا با توجه به مواد قانون آیین دادرسی مدنی و یا سایر مقررات و یا در جهت حفظ حقوق ثالث و یا بر اساس اصول و موازین حقوقی و رویه قضایی غیرقابل استماع باشد به عبارت دیگر قرار عدم استماع زمانی صادر می شود که رسیدگی به ماهیت دعوا، به علت مانعی که وجود دارد، قانوناً مجاز نبوده و یا بیهوده شمرده می شود به گونه ای که حتی در صورت احراز موضوع مورد ادعای خواهان ترتب آثار قانونی بر آن غیرممکن است. علت عدم پیش بینی مصادیق و شرایط صدور قرار عدم استماع دعوا، عدم تبیین موانع رسیدگی و مبانی قرار عدم استماع دعوا در قانون آیین دادرسی مدنی و بالتبع آن در کتب اساتید و حقوقدانان متخصص در حوزه آیین دادرسی مدنی می باشد. و چه بسا علت آن چنین می باشد که اغلب موانع رسیدگی موضوع ماده ۲ ق.آ.د.م با شرایطی تحقق می یابند که برای احراز آن ها رسیدگی ماهیتی به دعاوی حقوقی را می طلبند. در حقیقت، احراز آنها ملازمه با رسیدگی قضایی و بررسی اعمال و وقایع حقوقی دارد. (شمس، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۴۱ و ۲۴۲؛ متین دفتری، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۲۴۰ و ۲۴۹؛ خدابخشی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۲ الی ۴۷)

به پندار گروهی، آیین دادرسی را رشته ای از تشریفات و مقررات ساده به وجود آورده است که باید ضمن تصدی به مشاغل قضایی فرا گرفت و تحصیلات دانشگاهی و مطالعه اندیشه های اهل فن در این رشته سهم شایانی ندارد. زیرا آیین دادرسی مانند قواعد ماهوی بر قواعد حقوقی خاص استوار نیست تا با تجزیه و تحلیل آن قواعد بتوان به حل مسائل علمی کمک کرد. همین طرز فکر اشتباه موجب شده است که حقوقدانان ما به مباحث آیین دادرسی مدنی اشتیاق کمتری نشان دهند و کتب حقوقی این رشته منحصر به چند جزوه و کتاب درسی شود و مبانی قواعد آیین دادرسی مدنی خصوصاً قرار عدم استماع دعوا مسکوت مانده باشد

در حالی که این پندار از آیین دادرسی مدنی مبنای حقوقی صحیحی ندارد بلکه بیشتر ناشی از جهل به پایه های اساسی این رشته از حقوق است. (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۹-۱۰)

همین عدم تبیین مبانی قرار عدم استماع دعوا موجب شده بعضی از حقوقدانان و اساتید و قضات اشتباهاً قرار عدم استماع دعوا را با قرار رد دعوا درآمیخته و صدور قرار رد دعوا را برای همه موارد اعم از ایرادات موضوع ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی و موانع رسیدگی موضوع ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی و سایر قوانین متفرقه پیش بینی کرده اند. در حالی که صدور قرار رد دعوا ناظر به ایرادات مذکور در ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی می باشد و دامنه ایرادات رسیدگی موضوع ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی بسیار محدود بوده و مصادیق آن حصری می باشد اما موانع رسیدگی موضوع ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی به عنوان مبنای قرار عدم استماع که محاکم راساً و بدون ایراد خوانده، وارد می شوند و از استماع دعاوی که واجد موانع باشند، امتناع می ورزند بسیار گسترده تر از ایرادات ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی می باشد و مصادیق ذکر شده در قانون آیین دادرسی مدنی و سایر قوانین و رویه قضایی در خصوص صدور قرار عدم استماع دعوا تمثیلی بوده و محدود و محصور به موارد ذکر شده نمی باشد و ماده ۲ این قانون به عنوان مستند قانونی قرار عدم استماع دعوا، به صورت کلی وضع شده است. اگر چه اساتید نامدار آیین دادرسی مدنی به صورت مختصر و تلویحی بیان داشته اند که قرار عدم استماع دعوا در صورتی صادر می شود که رسیدگی به ماهیت دعوا، به علت مانعی که با توجه به مواد قانون آیین دادرسی مدنی و سایر مقررات وجود دارد، قانوناً مجاز نبوده (شمس، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۲۴۱) اما نه تنها این موانع قانونی و مبانی صدور قرار عدم استماع تبیین و تشریح نگردیده بلکه از طرف دیگر به نظر نگارنده مواعی که از رسیدگی به ماهیت دعوا جلوگیری می نمایند و به عنوان اسباب و موجبات صدور قرار عدم استماع دعوا شناخته می شوند صرفاً موانع قانونی نبوده بلکه جهات و موجباتی که سبب صدور قرار عدم استماع دعوا می شوند به فراخور منشأ و مبنای آن می تواند موانع قانونی، قراردادی و یا قضایی باشد. لازم به ذکر است که مبنای صدور قرار عدم استماع دعوا غیر از منبع آن می باشد. مبانی صدور

قرار عدم استماع دعوا اعم از نظم عمومی، حفظ حقوق اشخاص ثالث، جلوگیری از عبث و بیهوده شدن امر رسیدگی به دعوا، احترام با اصل حاکمیت اراده و نظایر آن می باشد که پشتوانه نظری نظام حقوقی ما را تشکیل می دهند در حالیکه منابع و اسباب صدور قرار عدم استماع دعوا موانع قانونی، قراردادی و قضایی هستند که با تکیه بر این مبانی شکل گرفته اند که در ادامه به تبیین مبانی صدور قرار عدم استماع دعوا می پردازیم.

در ضمن ذکر مصادیق محدودی از دعاوی در هر قسم از مبانی قرار عدم استماع دعوا، به معنای عدم وجود مصادیق دیگر در این زمینه نیست و این مقاله مجالی برای تبیین همه مصادیق آن نمی باشد و با جستجو و مذاقه در قوانین و رویه قضایی موارد بسیار دیگری می توان یافت که دعوا قابل طرح نیست و در صورت طرح، دادگاه قرار عدم استماع دعوا صادر خواهد کرد.

۲-۱. رعایت نظم عمومی و قواعد آمره

خواسته های مغایر با نظم عمومی و قواعد آمره قابل استماع در محاکم دادگستری نمی باشند. در واقع در این قسمت، محدودیت های راجع به طرح دعاوی مغایر با نظم عمومی مورد بررسی قرار می گیرد. اما سوال اینجاست که دادگاه باید نظم عمومی را در کجا جستجو کند؟ در تبیین مفهوم نظم عمومی در نظام حقوقی و رویه قضایی ما با نوعی ابهام و تشتت در حدود و ثغور نهاد نظم عمومی و از سوی دیگر با کلی گویی و استفاده افراطی روبرو هستیم. گرچه ظهور اولیه برخی مواد قانونی از جمله ماده ۶ قانون آیین دادرسی مدنی و بعضی از نوشته های حقوقی و آرای دادگاه ها حاکی از استقلال نهاد نظم عمومی از قواعد آمره است؛ لیکن تأمل بیشتر در مورد مفهوم نظم عمومی و همچنین بررسی رویه قضایی و نوشته های حقوقدانان و همچنین مطالعه حقوق خارجی خلاف این امر را نشان می دهد و بیانگر این است که قانون به عنوان تجلی گاه اقتدار جامعه اساس و مبنای نظم عمومی را تشکیل می دهد (شهیدی، ۱۳۷۷، ص ۵۸) و نظم عمومی را باید منحصرأ شامل قواعد و قوانین امری دانست (صفایی، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۵۱) بنابراین منبع نظم عمومی را باید قوانین آمره به معنای عام (منطوق و مفهوم قانون، روح قانون و اصول و

سیاست‌های کلی حقوقی مبتنی بر آن) دانست و به نوعی ادغام میان نظم عمومی و قانون آمره قائل شد (میرزائزاد جویباری، ۱۳۹۷، ص ۱۵۵ و ۱۷۹) بنابراین محاکم فقط هنگامی باید دعوی خواهان را به دلیل مغایرت با نظم عمومی غیرقابل استماع بدانند که بتوان این نظم را از منطوق، مفهوم و یا روح قوانین و یا اصول و قواعد کلی حقوقی منبعث از مجموعه نظام حقوقی کشور برداشت کرد.

در اینجا به شماری از دعاوی مدنی اشاره می‌شود که در محاکم مطرح می‌شوند؛ بدون آن که قبل از طرح دعوا به این مسئله توجه شود که طرح دعوی آن‌ها بدین کیفیت مغایر با قواعد آمره و نظم عمومی می‌باشد زیرا طرح برخی از دعاوی مقدماً مستلزم مراجعه به مراجع ذیصلاح و اخذ مجوز و یا طرح دعاوی مستقل و اثبات امور دیگر و یا طرح دعاوی به صورت توأمان می‌باشد و بدون تدارک چنین مقدمه‌ای که طبق قوانین آمره الزام آور می‌باشد طرح دعوی صحیح و مطابق قانون میسر نیست:

۲-۱-۱. طرح دعوی مالکیت، انتقال رسمی و تحویل قسمتی از

اراضی مشاعی قبل از تقسیم آن

مالکیت بر اموال غیرمنقول ذاتی (زمین) بر خلاف سایر اموال، دارای امتیازات و محدودیت‌های خاصی است. مخصوصاً اگر به ثبت رسیده باشند. حال چنانچه اجتماع حقوق مالکین متعدد در مال غیرمنقول باشد، مانند سایر اموال؛ مطابق ماده ۵۷۱ قانون مدنی شرکت مدنی را ایجاد می‌نماید. در این نوع از شرکت، مالکیت هر ذره مال و در نتیجه مجموع آن به شرکاء تعلق دارد؛ هر چند تصرف مالک در سهم خود ملازمه با دخالت در سهم دیگران ندارد و منوط به رضای آنان نیست. چنان که در ماده ۵۸۳ قانون مدنی آمده: «هر یک از شرکاء می‌تواند بدون رضایت شرکاء دیگر سهم خود را جزئاً یا کلاً به شخص ثالثی منتقل کند» ولی تصرفات مفروز هر یک از شرکاء منافی با حقوق سایر شرکا است که در ذره مال مشترک سهیم هستند.

بنابراین چنانچه شرکا بخواهند به طور مفروز بر مال مشاع تصرف یابند اعم از آن که، آن را به دیگری انتقال دهند و یا مورد بهره برداری قرار دهند باید ابتدا تقسیم آن را بخواهند و بعد از افراز و تعیین سهم آنان به طور مشخص به چنین

اقدامی مبادرت ورزند اما در عمل مشاهده می‌شود در طرح دعاوی بدون توجه به این مهم به ادعای مالکیت، تحویل و انتقال رسمی مقدار معینی از سهمشان (قسمتی از اراضی مشاعی) قبل از تقسیم آن می‌پردازند که به علت مغایرت با قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب ۱۳۵۷ مسموع نمی‌باشد. در چنین حالتی محاکم با این استدلال مبادرت به صدور قرار عدم استماع دعوی می‌نمایند که: «متداعیین مالکین مشاعی ملک متنازع فیه هستند و چنانچه احدی از آنان بخواهد بطور مفروز و با صدور حکم از سوی محکمه مالکیت خود را بر بخشی از ملک اثبات و با طرح دعوی تحویل قسمتی از ملک مشاع بر آن استیلا یابد این عمل با ماهیت املاک مشاعی در تضاد است زیرا در مالکیت مشاعی طرفین و همه مالکین در ذره ذره ملک و به نحو اشاعه شریک هستند صدور حکم به این کیفیت متضمن نفی مالکیت رسمی دیگران است حتی اگر مالکین مشاعی در طبیعت به صورت مفروز قسمتی از ملک را در تصرف داشته باشند تا مادامی که امر افراز انجام نپذیرد حتی با طرف دعوا قرار دادن کل مالکین مشاع این مهم میسر نیست مگر آنکه خلع ید مشاعی را بخواهد و از طرف دیگر قانون گذار در قانون افراز و فروش املاک مشاع مصوب ۱۳۵۷ جهت افراز املاک مشاع که جریان ثبتی آنها خاتمه یافته، روش خاصی را پیش بینی کرده و قانون مذکور از قوانین آمره محسوب می‌شود که تخطی از آن امکان پذیر نیست و طرح دعوی اثبات مالکیت و تحویل مبیع نمی‌تواند جایگزین عملیات افرازی که با واحد ثبتی محل می‌باشد گردد بنابراین تا مادامی که افراز انجام نپذیرد و ملک متنازع فیه از حالت اشاعه خارج نشود پذیرش دعوی اثبات مالکیت و تحویل و انتقال آن به نسبت مقدار مشخصی از حیث حقوقی ممکن نمی‌باشد و انتقال رسمی آن بصورت فقط مشاع میسر می‌باشد» (زند، ۱۳۹۰، ص ۱۴۳ و ۲۹۰؛ بازگیر، ۱۳۷۹، ص ۸۸ و ۸۹)

بنابراین در چنین مواردی اشخاص باید با مراجعه به واحد ثبتی محل در صورتی که جریان ثبتی ملک تمام شده افراز آن را بخواهند؛ اما در صورت عدم اتمام جریان ثبتی از دادگاه تقسیم مال مشاعی را درخواست کنند. چنانچه تعیین سهم آنان به مقدار مشخص با افراز، تعدیل و یا رد ممکن شد به طرح این گونه دعاوی بپردازند.

۲-۱-۲. عدم اقامه برخی از دعاوی به صورت توأمان

چنانچه، برخی از دعاوی به صورت توأمان طرح نشوند؛ رویه قضایی امکان رسیدگی آنها را در یک دادرسی میسر نمی‌داند. در چنین صورتی با صدور قرار عدم استماع دعوا و مختومه نمودن پرونده؛ خواهان را هدایت می‌کنند تا دعوی مجدد اقامه نماید و چنانچه دعاوی متعدد در یک دادخواست و در کنار هم بیایند، این نوع مانع مرتفع می‌شود و دعاوی متعدد به طور توأمان و یکجا مورد رسیدگی قرار می‌گیرند. این مانع بیشتر در خصوص دعاوی که با محوریت اسناد مالکیت مثبتی شکل می‌گیرند، پیش می‌آید. قانون ثبت اسناد و املاک به خصوص مواد ۴۶، ۴۷، ۴۸ و ۷۳ این قانون، برای اسناد مالکیت اعتبار ویژه قائل شده است. با وجود این گونه اسناد، اشخاص به تنهایی نمی‌توانند، مالکیت خود را که ناشی از اعمال حقوقی مانند بیع است به اثبات برسانند و یا در صورتی که افراد من غیر حق برای ملکی سندی گرفته باشند آن را باطل نمایند؛ مگر آنکه، دعاوی متعددی را در یک دادخواست اقامه نمایند.

مطابق ماده ۲۲ قانون ثبت اسناد و املاک مصوب ۱۳۱۰، همین که ملکی مطابق قانون در دفتر املاک به ثبت رسیده، دولت فقط کسی را که ملک به اسم او ثبت شده و یا کسی را که ملک مزبور به او انتقال یافته و این انتقال نیز در دفتر املاک به ثبت رسیده مالک خواهد شناخت. مشاهده می‌شود، قانونگذار پس از ثبت ملک، مالکیت کسی که ملک به به نام او ثبت شده را مفروض می‌داند. با این مقرره، ثبوتاً ملک در مالکیت کسی که سند مالکیت به نام او صادر شده و در دفتر املاک به نام او به ثبت رسیده قرار می‌گیرد. البته این بدان معنا نیست تا به ادعای اشخاصی که خود را بر اساس اسناد عادی مالک این گونه املاک می‌دانند رسیدگی نشود. در چنین صورتی اگر خواهان صدور سند به نام مدعی علیه را من غیر حق و خلاف حقوق خود می‌داند می‌تواند دادخواست اثبات مالکیت بدهد اما این خواسته به تنهایی قابلیت استماع ندارد زیرا موجب می‌شود که در آن واحد رسماً دو شخص را مالک شش دانگ یک ملک بدانیم و این مغایر با نظم عمومی و قوانین آمره مثبتی می‌باشد؛ و برای جلوگیری از مالکیت مضاعف و معارض در ملک واحد و عدم ایجاد این تضاد و امکان رسیدگی به دعوی اثبات مالکیت، ابطال سندی را که خواهان

مدعی است من غیر حق صادر شده نیز لازم است خواسته شود و خواسته‌های خواهان بصورت توأم در یک دادخواست مورد بررسی قرار گیرد تا در صورت احراز مالکیت او و غیرقانونی بودن صدور سند به نام خوانده، آن سند ابطال شود و به صرف ثبت ملک به نام این گونه اشخاص مالک ملک نشوند و این گونه اسناد در مراجع رسمی مورد استفاده قرار نگیرد. این نظر به شکل دیگری و تحت سوالی در کمیسیون نشست‌های قضایی طرح شده، در این نظر آمده است: «... متضرر می‌تواند به دادگاه مراجعه و چنانچه مالکیت وی محرز است دادخواست ابطال سند صادره را مطرح نماید و چنانچه مدعی مالکیت است دادخواست اثبات مالکیت و ابطال سند را توأمان تقدیم نماید.» (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۶، ص ۱۷۹)

۲-۱-۳. موجه و قانونی نبودن خواسته

همچنین موارد دیگری را قانونگذار به صراحت پیشبینی نموده که به علت وجود موانع رسیدگی طرح آنها موجه و قانونی نبوده و در صورت احراز، دادگاه قرار عدم استماع دعوا صادر می‌کند. از جمله این موارد که ناشی از موجه و قانونی نبودن خواسته خواهان می‌باشد می‌توان به عدم جواز طرح دعوی تصرف در صورت طرح دعوی مالکیت اشاره کرد (ماده ۱۶۳ قانون آیین دادرسی مدنی). همچنین به موجب بند ۲ ماده ۴۷ قانون ثبت، ثبت صلحنامه، هبه نامه و شرکت نامه اجباری است و حسب ماده ۴۸ همان قانون، سندی که مطابق مواد فوق باید به ثبت برسد و به ثبت نرسیده است، در هیچیک از ادارات و محاکم پذیرفته نخواهد شد. پس اقامه دعوی به موجب صلح نامه عادی به خواسته الزام مصالح قابل استماع نیست.

۲-۲. حفظ حقوق احتمالی اشخاص ثالث

موانع رسیدگی ناظر بر تعیین خوانده، نقش موثری در سرنوشت دعوا دارد. چنانچه بدون توجه به مقررات و اصول حقوقی و رویه قضایی، فرد مسئول و متعهد طرف دعوی قرار نگیرد، پرونده سرانجامی نخواهد داشت و خواهان به هدف خود نمی‌رسد. بر مبنای مقررات، اصول و قواعد حقوقی؛ رویه قضایی عدم حضور برخی از خواندگان در دعوا را نقص دعوا به شمار آورده و با وجود چنین نقصی دعوا را

قابل استماع نمی‌داند و ضرورت طرف دعوی قراردادن اشخاص حقیقی یا حقوقی دیگر به غیر از اشخاصی که نام آن‌ها در دادخواست آمده؛ بی‌گمان به خاطر حقوقی است که این اشخاص در دعوی طرح شده دارند و بدون حضور آنها در دعوا، حقوقشان تضییع خواهد شد. برای اینکه در آینده از تزلزل آرای قطعی دادگاه‌ها جلوگیری شود و دستخوش اعتراض و طریق فوق‌العاده شکایت از احکام نگردد، دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوا نباید دعوا را با وجود چنین مانعی استماع نماید؛ بلکه باید در صورت مواجهه با چنین مانعی با صدور قرار عدم استماع دعوی به دادرسی خاتمه دهد. البته حسن بزرگ این کار آن است که شخص ثالث مجبور نمی‌شود به طرح دعوی اعتراض ثالث دست بزند و علاوه بر هزینه دادرسی به سراغ جمع‌آوری دلیل برود و در صورت عدم ارائه دلیل، دعوای اعتراض آنها رد شود. در حقیقت بار اثبات ادعا و ارائه دلیل را برخلاف قواعد و اصول حقوقی بر عهده ثالث (خواننده) قرار می‌گیرد. ناگفته نماند که در هیچ یک از منابع حقوق آیین دادرسی مدنی دیده نشده تا به عنوان مانع رسیدگی به این موضوعات بپردازند. فقط ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی به دادگاه‌ها مجوز داده تا در رابطه با دعاوی که برابر قانون طرح نشده‌اند از رسیدگی به آنها احتراز نمایند که موضوع کافی نبودن تعداد خوانندگان دعوی هم از آن مستثنی نمی‌باشد. البته طرف دعوا قرار ندادن کلیه اصحاب دعوا در دعاوی طاری هم ذیل مبنای حفظ حقوق احتمالی اشخاص ثالث می‌گنجد که قانونگذار به آن توجه داشته است که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

۲-۱-۲. کافی نبودن تعداد خوانندگان دعوی

در اموال غیرمنقول، در اثر اسباب تملک مانند ارث، احیای اراضی موات و حیات اشیا، مباحه، عقود و تعهدات برای اشخاص و در برخی موارد به صورت مشاعاً علاقه مالکیت، حق انتفاع، حق ارتفاق و سایر حقوق عینی ایجاد می‌شود. به این منظور در طرح دعوا می‌بایست مالکین مشاع و صاحبان حقوق عینی طرف دعوا قرار گیرند. در غیر آن صورت به خودی خود صدور احکام به آنها برمی‌گردد، بدون آن که از خود دفاع نمایند. به شرح ذیل نمونه‌هایی از این دعاوی می‌آید که در طرح دعوا حضور خوانندگان متعدد را می‌طلبد و دعوا باید به طرف همه آن‌ها طرح شود:

مثلاً چنان چه شخصی بر اساس اسباب تملک به طرح دعوی اثبات مالکیت بپردازد و در کنار آن کسی که غاصبانه ملک او را تصرف نموده انتزاع ید او را بخواهد و یا کسی که به او واگذار نموده تسلیم مورد معامله را درخواست نماید؛ در چنین صورتی، اگر غیر از خواننده متصرفی باشد می‌بایست طرح دعوا قرار گیرد و الا در عمل خلع ید و تسلیم مورد معامله میسر نخواهد شد. البته، چنانچه در هنگام دادرسی نیز این مسئله به دست آید، دادگاه از استماع دعوا خودداری می‌نماید. پس بهتر است در دادخواست کلیه متصرفین طرف دعوا قرار گیرند خواه آنکه؛ آنها نیز از غاصبین باشند و مستقیماً با استیلاء ید مانند سایرین به تصرف پرداخته باشند و خواه آنکه؛ با اذن غاصب و بدون علم و اطلاع از غصب متصرف ملک موضوع دعوا شوند و یا آن که ملک به آنها واگذار شده باشد.

یا مثلاً در اخذ به شفعه، اگرچه با یک انشاء بوجود می‌آید و سبب تملک قهری، مال غیر می‌شود و در حقیقت رأی دادگاه چهره اعلامی دارد نه جنبه تأسیسی و نباید آن را سبب انتقال پنداشت بلکه انتقال به مجرد اخذ به شفعه و اعلام اراده از سوی شفیع در عالم اعتبار ایجاد می‌گردد (کاتوزیان، ۱۳۸۴، ص ۲۱۶) اما برای احراز درستی و نفوذ اخذ به شفعه تنها کافی نیست تا دعوا به طرفیت خریدار طرح شود. اداره کل حقوقی قوه قضاییه در نظریه شماره ۷/۴۷۶ مورخ ۱۳۷۱/۲/۱۵ و کمیسیون نشست‌های قضایی متشکله در معاونت آموزش قوه قضاییه؛ طرح دعوا به طرفیت خریدار و شریک (فروشنده) را که نتیجه آن بی‌اعتباری معامله است ضروری دانسته‌اند. (معاونت آموزش قوه قضاییه، ۱۳۸۷، ج ۱۴، ص ۷۵)

۲-۲-۲. طرف دعوا قرار ندادن کلیه اصحاب دعوا در دعاوی طاری

از اطلاق مواد ۱۳۰ و ۱۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی در وارد ثالث بدست می‌آید که دادخواست باید به تعداد اصحاب دعوی اصلی به علاوه یک نسخه باشد و شرایط دادخواست اصلی را دارا باشد و خوانندگان دعوی ورود ثالث، اصحاب دعوی اصلی باشند (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۴۷) همچنین مستنبط از ماده ۱۳۷ قانون آیین دادرسی مدنی دادخواست جلب ثالث باید به تعداد اصحاب دعوی اصلی به علاوه یک نسخه یعنی به طرفیت مجلوب ثالث و طرف دیگر دعوی اصلی اقامه شود در غیر آن صورت دعوی قابلیت استماع را ندارد.

اما دعوی اعتراض ثالث اصلی به صراحت ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م باید به طرفیت محکوم له و محکوم علیه رای مورد اعتراض طرح شود. در فرضی که طرف های رای مورد اعتراض متعدد باشند در قانون تعیین تکلیف نشده به این که همه ی اصحاب دعوا طرف دعوا قرار بگیرند یا خیر؟ بعضی از حقوقدانان بین آرای قابل تجزیه و تفکیک و غیر آن قائل به تفاوت شده‌اند. زمانی که رای مورد اعتراض غیرقابل تجزیه و تفکیک باشد، دعوای اعتراض ثالث را زمانی قابل پذیرش دانسته‌اند که تمامی اصحاب دعوای منتهی به صدور رای طرف اعتراض قرار گیرند. درحقیقت، به موجب ماده ۴۲۵ ق.آ.د.م در صورتی که حکم معترض عنه غیرقابل تفکیک باشد (تمام آن الغاء خواهد شد) الغاء تمام حکم نیز، منطقی و طبق اصول دادرسی، مستلزم این است که در صورت تعدد محکوم لهم، تمامی آنها طرف دعوا قرار می گیرند تا بتوانند از حق دفاع بهره مند گردند اما، در غیر مورد مزبور، ثالث می تواند بعضی از آن ها را طرف دعوای اعتراض ثالث قرار ندهد و البته با علم به اینکه چنانچه رأی مورد اعتراض نقض شود نقض آن جزئی است. (شمس، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۴۸۲)

۳-۲. احترام به اصل حاکمیت اراده

موانع قراردادی به عنوان یکی از اسباب و جهات صدور قرار عدم استماع دعوا شناخته می شود که مبنای آن احترام به اصل حاکمیت اراده و توافقات طرفین می باشد که سبب می شود رسیدگی به ماهیت دعوا مجاز نبوده و این مبنا میتواند ناشی از یکی از موارد ذیل باشد که به صورت مختصر به آن اشاره می شود:

۳-۲-۱. ناشی از توافق طرفین مبنی بر مراجعه به داوری برای حل اختلاف

در عمل با وجود توافق طرفین در مراجعه به داوری در صورت اختلاف راجع به مفاد قرارداد و شروط ضمن عقد و اختلاف در اجرای آن، مفاد توافق از سوی مدعی نادیده گرفته می شود و مستقیم به دادگاه مراجعه می کند در حالی که مطابق بند یک ماده ۴۸۱ قانون آیین دادرسی مدنی انحلال داوری صرفاً با تراضی کتبی طرفین میسر می باشد. مفهومی آن است بدون تراضی قابل انحلال نیست و یکی از متعاقبین نمی تواند به تنهایی آن را فسخ نماید چه توافق به داوری به شکل قرارداد

مستقل باشد و چه آن که به صورت شروط ضمن عقد توافق شده باشد تا در صورت اختلاف به داوری مراجعه نمایند تفاوتی نمی‌کند.

۲-۳-۲. ناشی از منوط بودن طرح بعضی از دعاوی به تحقق امر دیگری مطابق قرارداد

در برخی از قراردادها به عنوان نمونه اجرای تعهد از سوی خواننده (متعهد) منوط بر اجرای امری از طرف خواهان می‌شود (حق حبس) در این گونه موارد بدون ملاحظه‌ی توافق طرفین و انجام همه جانبه توافق، طرح دعوا میسر نیست مثلاً در طرح دعوی الزام به انتقال سند رسمی در صورتی که تعهد فروشنده به انتقال رسمی ملک که از تعهدات تبعی حین العقد بوده موکول و مشروط به پرداخت تمامی ثمن معامله شده باشد و در زمان طرح دعوی بدهی مورد نظر تادیه نشده و آن تعهد تا زمان طرح دعوا انجام نگرفته باشد بر اساس اصول و قواعد حاکم، توافق به تعهدات متعاقبین اعم از اصلی و تبعی مادامی که مخالف مقررات و اخلاق حسنه نباشد (مستنداً به ماده ۱۰ و ۲۱۹ قانون مدنی و اصل لزوم قراردادها) برای طرفین لازم الاتباع است بنابراین در چنین مواردی دادگاه به جهت عدم پرداخت تمام ثمن و در حقیقت عدم پرداخت مشروط به، دعوی خواهان به خواسته الزام به انتقال سند رسمی را مطابق مقررات و قابل استماع نمی‌داند و مستنداً به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی مبادرت به صدور قرار عدم استماع دعوی می‌نماید.

۲-۴. بیهوده و عبث بودن رسیدگی به برخی از دعاوی مبتنی بر

اصول و موازین حقوقی

عدم استماع برخی از دعاوی در رویه قضایی نهادینه شده و با حساسیت خاصی دادگاه‌ها به این مقوله می‌پردازند. قضات از قسمت اخیر ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی در این خصوص قاعده‌ای ساخته‌اند که بخشی از زیر مجموعه آن اصول، قواعد، موازین حقوقی و دلالت ضمنی قوانین موضوعه می‌باشد. در حقیقت، به عقیده آن‌ها مطابق قسمت اخیر ماده ۲ قانون آیین دادرسی، مقنن دادگاه‌ها را مکلف نموده از استماع دعاوی که برابر با قانون طرح نشده‌اند احتراز نمایند؛ حتی

اگر اصحاب دعوا ایراد نکنند. بنابراین اصول و موازین حقوقی و قوانین موضوعه معیاری برای اعمال ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی هستند که بر پایه آنها می‌بایست از استماع دعاوی که عبث و بیهوده بوده و وجاهت قضایی و قانونی ندارند خودداری نمود. بنابراین یکی از مبانی صدور قرار عدم استماع دعوی بیهوده و عبث بودن رسیدگی به دعوا می‌باشد که سبب می‌شود از منظر محاکم قضایی مستنداً به اصول و قواعد حقوقی رسیدگی به ماهیت دعوا، قانوناً مجاز نبوده و رسیدگی به آن کاری عبث و بیهوده باشد که می‌تواند ناشی از یکی از موارد ذیل باشد که به صورت مختصر به آن اشاره می‌شود:

۲-۴-۱. محدودیت در طرح برخی از موضوعات به عنوان دعوا

حقوقدانان تعاریف متفاوتی از دعوا ارائه نموده‌اند، بعضی گفته‌اند: «دعوا عبارت از عملی است که برای تثبیت حقی صورت می‌گیرد یعنی حقی که مورد انکار یا تجاوز واقع شده باشد.» (متین دفتری، ۱۳۷۸، ص ۲۰۹) یا این که گفته شده: «حقی است که به موجب آن اشخاص می‌توانند به دادگاه مراجعه کنند و از مقام رسمی بخواهند که به وسیله اجرای قانون، از حقوقشان در برابر دیگری حمایت شود. مراجعه به دادگاه و اجرای این حق همیشه به وسیله عمل حقوقی خاصی انجام می‌شود که «اقامه دعوی» نام دارد. در همین اثر با تعبیر دیگری آمده: «دعوی: عملی است تشریفاتی که به منظور تثبیت حقی که مورد انکار و تجاوز واقع شده است انجام میشود» (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ص ۱۱۸ و ۲۷۳) در تعریف جامع، دعوا را این چنین تعریف نموده‌اند: «توانایی قانونی مدعی حق تضییع یا انکار شده در مراجعه به مراجع صالح در جهت به قضاوت گذاردن وارد بودن یا نبودن ادعا و ترتب آثار قانونی مربوطه.» (شمس، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۱۰)

در همه‌ی این تعاریف یک وجه مشترکی وجود دارد، وجه مشترک این تعاریف حقی است که خواهان به دنبال آن است و مدعی است مورد تضییع و انکار از سوی خواننده قرار گرفته است. تا مادامی که این عنصر محقق نشود، دعوایی نمی‌تواند شکل بگیرد (خدابخشی، ۱۳۹۲، ص ۲۷) در این خصوص به مواردی اشاره می‌شود که به جهت نداشتن این مختصات از سوی دادگاه‌ها دعوا شناخته نشده و از استماع آن خودداری شده است. مثلاً طرح دعوی اثبات اقرار که هیچ کدام از ویژگی‌ها و شرایط

دعوا را ندارند تا به عنوان دعوا قابل اثبات باشند بلکه همواره وسیله و لوازمی برای اثبات دعوا هستند و با آنها بدست می آید که خواهان صاحب حق است یا نه؟ و چنانچه بر وجود و یا عدم آن تردید شود در ضمن خود دعوا این موضوع مورد بررسی قرار می گیرد و فی نفسه موضوع اختلاف قرار نمی گیرد تا پیرامون اثبات آن دلایلی ارائه شود. پذیرش این امر به عنوان دعوا موجب تسلسل است.

یکی از چالشی ترین موضوعاتی که بین محاکم قضایی در خصوص استماع یا عدم استماع آن اختلاف نظر وجود دارد طرح دعوی تنفیذ قرارداد می باشد چنانچه در متن دادخواست ها و توصیف موضوعی این نوع دعاوی دقت شود ملاحظه می گردد غرض و منظور خواهان ها (خریداران - متعهدلهم) برای طرح این گونه دعاوی چیزی جز آن نیست که مدعی هستند به یکی از اسباب تملک مالک مورد معامله شده اند و از دادگاه اثبات آن را می خواهند تا بتوانند در مراجعه رسمی و در نزد اشخاص ثالث به آن استناد نمایند و الزام فروشندگان و متعهدین را به اجرای مفاد آن بخواهند. البته این مسئله راجع به املاکی است که در دفتر املاک به ثبت نرسیده و برای آنها سند مالکیت صادر نشده است. در خصوص املاکی که به ثبت رسیده و سند مالکیت برای آنها صادر شده اختلافی نیست و با توجه به این که ملک دارای سند مالکیت است؛ دادگاه ها اینگونه دعاوی را قابل استماع نمی دانند. فقط این گونه دعاوی زمانی که با دعوی الزام به انتقال رسمی مورد معامله توأم شوند و یا آن که، فقط تحت خواسته الزام به انتقال رسمی مورد معامله بیاید به آن رسیدگی می نمایند.

رویه قضایی در خصوص املاکی که برای آن ها سند مالکیت صادر نشده متفاوت می باشد اما در این مقاله مجالی برای نقد و بررسی نظریات هر دو گروه نمی باشد و نگارنده نظر خویش که هم سو با نظر غالب و مستفاد از رای شماره ۶/۴۷۷ مورخ ۱۳۸۶/۶/۱۳ در پرونده کلاسه ۶/۸۳/۸۰۲ صادره از شعبه ششم تشخیص دیوان عالی کشور می باشد را تبیین می نماید بدین شرح که در طرح دعاوی تنفیذ قرارداد عادی واگذاری و نقل و انتقال املاک و اموال با این استدلال که اولاً دعوی و لزوم رسیدگی به آن در محاکم دادگستری جز در امور حسبی فرع بر وقوع ترافع و اختلاف بین متداعیین است و در مقام اختلاف در اصالت یا صحت سند عادی

نیز با عنایت بر فرض قانونی فوق مدعی عدم صحت است که باید مبادرت به طرح دعوی بطلان نماید و مدعی صحت و اصالت قرارداد مستندا به ماده ۲۲۳ قانون مدنی و اصل صحت بی نیاز از اقامه دعوا و ابراز دلیل است و استماع چنین دعوایی از شخصی یا طرفی که مستظهر بر اصل صحت است وجهی ندارد (عابدیان، ۱۳۹۲، ص ۲۹۲). ثانیاً دعوای تنفیذ سند عادی، در دو مورد با توجه به مقتضیات خاصی که اقامه آن را ضروری نموده حسب نص قانونی و رویه مسلم قضایی، قابل طرح و رسیدگی تشخیص داده شده است: اول؛ تنفیذ وصیت نامه عادی که در یکی از قالب‌های مقرر در ماده ۲۷۶ قانون امور حسبی تنظیم نگردیده؛ دوم، تنفیذ سند عادی موضوع تبصره ذیل ماده ۷ قانون زمین شهری از حیث صحت معامله و تاریخ تنظیم آن، با توجه به آثار قانونی مترتب بر احراز صحت تاریخ یاد شده. مفهوم این است که در غیر مواردی که مقتضیات خاص اقامه دعوی تنفیذ سند عادی را اقتضا نماید استماع چنین دعوایی از شخصی یا طرفی که مستظهر بر اصل صحت است وجهی ندارد بنابراین رسیدگی به دعوی تنفیذ در غیر از موارد پیش گفته از جمله مباحثه نامه عادی که اصل بر صحت بوده به نوعی تحصیل حاصل و محمول به رد می‌باشد و قابلیت استماع نداشته و می‌بایست در چنین مواردی قرار عدم استماع دعوی صادر نمود.

۲-۴-۲. طرح دعوی به موجب دیون طبیعی

اقامه دعوی به خواسته دیون طبیعی مثل نفقه گذشته اقارب یا هزینه اداره مال غیر که بدون اذن مالک انجام شده (ماده ۳۰۶ قانون مدنی) یا ضمان تبرعی (ماده ۷۲۰ قانون مدنی) و مواردی از این قبیل، در این موارد به جهت عدم امکان الزام خواننده و بی نتیجه بودن دعوی، محاکم قرار عدم استماع دعوی صادر می‌نمایند. همچنین به موجب ماده ۲۶۷ قانون مدنی، کسی که دین دیگری را بدون اجازه او بپردازد، نمی‌تواند برای مطالبه آنچه پرداخته علیه مدیون اقامه دعوا کند. به دیگر سخن، او قائم مقام طلبکار نمی‌گردد و اگر چنین دعوایی اقامه کند، در صورتی که اثبات شود دین مدیون را بدون اذن او پرداخته، دادگاه قرار عدم استماع صادر می‌کند. به نظر می‌رسد موارد فوق را بتوان دیون طبیعی تلقی کرد و اگر مدیون به میل خود این دیون را پرداخت کند حق مطالبه آنچه را پرداخته ندارد.

۲-۵. اعتبار بخشی به تصمیمات مراجع شبه قضایی

براساس اصول ۱۵۶ و ۱۵۹ قانون اساسی رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات و حل و فصل دعاوی و رفع خصومات وظیفه قوه قضاییه می‌باشد و دادگستری مرجع رسمی تظلمات و شکایات است اما با وجود نصوص یاد شده قانون اساسی، به دلایل گوناگون که فعلا مجال بررسی آنها نیست در حال حاضر مراجع متعددی خارج از قوه قضاییه به حل و فصل بخشی از دعاوی می‌پردازند که مراجع شبه قضایی نامیده شده‌اند (رشیدی، ۱۳۹۰، ص ۸) که در اینجا به دو مورد آن اشاره می‌شود: کمیسیون ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع مصوب ۶۷ که وظیفه تشخیص منابع ملی از مستثنیات موضوع ماده ۲ قانون ملی شدن جنگل‌ها و مراتع را بر عهده دارد و دیگری کمیسیون تشخیص اراضی موات که حسب ماده واحده قانون مرجع تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن مصوب ۱۳۵۸ تشخیص موات بودن اراضی خارج از محدوده شهرها را برعهده دارد حال ممکن است شهروندان در اجرای ماده ۲ قانون ملی شدن جنگل‌ها و مراتع و در تشخیص اراضی به عنوان منابع ملی و موات؛ مدعی حقی باشند و اساساً اراضی که موات تشخیص داده شده یا جزو عرصه‌های جنگلی و بیشه‌های طبیعی به حساب آورده‌اند؛ و حتی راجع به آنها به نام دولت سند مالکیت رسمی اخذ کرده‌اند را ملک طلق خود بدانند و به تصرفات خود بر این عرصه‌ها، اسناد مالکیت رسمی و اصلاحات ارضی استناد نمایند. که حسب رای وحدت رویه شماره ۶۶۵ دیوان عالی کشور تصمیمات این مراجع قابل اعتراض در دادگاه عمومی و سپس قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد.^۱ و این گونه اشخاص می‌توانند برای استیفاء حقوقشان به مراجع قضایی مراجعه نمایند.

اما سوال در فرضی است که در ادارات و سازمان‌های ذیربط برای این گونه

۱- رأی وحدت رویه قضایی دیوان عالی کشور به شماره ۶۶۵: «بر طبق قسمت اخیر ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون حفاظت و بهره‌برداری از جنگل‌ها و مراتع مصوب ۱۳۷۶/۶/۲۹، رأی قاضی هیأت... قابل اعتراض در دادگاه عمومی و سپس قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان می‌باشد.»

املاک سند مالکیت نیز اخذ می‌کنند؛ با توجه به این که در مواد ۲۲ و ۲۳ قانون ثبت اسناد و املاک دارندگان این گونه اسناد را قانونگذار مالک دانسته و ادارات و محاکم را مکلف دانسته تا بدان ترتیب اثر دهند؛ تکلیف شهروندان چه می‌شود؟ آیا می‌توانند به طور مستقیم اسناد مالکیت را هدف‌گیری نمایند و به طرح دعوی ابطال اسنادی که سازمان‌ها و ادارات برای مقاصدی که گفته شده گرفته‌اند بپردازند؟ در پاسخ می‌توان گفت، در اراضی مشمول منابع ملی و در قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع اجرای ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع مصوب ۶۷/۶/۲۲ و با اصلاحات بعدی پیش‌بینی شده تا اشخاص به اعتراض در کمیسیونی که در این قانون در نظر گرفته شده بپردازند. یا اینکه، از ماده واحده قانون مرجع تشخیص اراضی موات و ابطال اسناد آن مصوب ۱۳۶۵ برمی‌آید تشخیص موات بودن اراضی که به وسیله هیأت هفت نفره انجام می‌گیرد، مدعی می‌تواند از مرجع قضایی ابطال آن را بخواهد و به آن اعتراض نماید. در حقیقت، اسناد مالکیت این گونه املاک بر مبنای رأی هیأت‌ها و کمیسیون‌ها صادر می‌شود که فرع بر آن‌ها است. تا زمانی که بی‌اعتباری این گونه تصمیمات مراجع شبه قضایی به اثبات نرسد، ابطال اسناد مالکیت و خلع‌ید، خصوصاً از کسانی که در اجرای این قوانین و با صدور سند به نام دولت متصرف آن شده‌اند میسر نیست.

بنابراین مطابق قوانین موضوعه و رای وحدت رویه شماره ۶۶۵ دیوان عالی کشور، دعوی ابطال اسناد صادره در راستای تشخیص مأمور جنگل‌بانی؛ حتی دعوای ابطال واگذاری بعضی از این املاک به غیر و ابطال اسنادی که به نام اشخاص حقیقی و حقوقی صادر نموده‌اند و خلع‌ید از این اموال حسب مورد متفرّع بر دعوی اعتراض به تشخیص و رأی کمیسیون ماده واحده قانون تعیین تکلیف اراضی اختلافی موضوع ماده ۵۶ قانون جنگل‌ها و مراتع و یا اعتراض به رأی کمیسیون تشخیص اراضی موات است و تا مادامی که به برگ تشخیص ملی یا موات بودن اراضی اعتراض نشود و مسیری که قانونگذار برای اعتراض آن تعریف نموده طی نشود و بی‌اعتباری آن اعلام نشود اینگونه دعوای قابلیت استماع ندارند و ابطال اسنادی که به نام دولت صادر شده و یا خلع‌ید از اشخاصی که متعاقباً به آن‌ها واگذار و به تصرف آن‌ها درآمده محمل قانونی ندارد.

برآمد

موانع رسیدگی موضوع ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی به عنوان موجبات و اسباب صدور قرار عدم استماع دعوا که محاکم راساً و بدون ایراد خوانده، وارد می‌شوند و از استماع دعاوی که واجد موانع باشند، امتناع می‌ورزند بسیار گسترده‌تر از ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی می‌باشد. مصادیق ذکر شده در قانون آیین دادرسی مدنی و سایر قوانین و رویه قضایی در خصوص صدور قرار عدم استماع دعوا تمثیلی بوده و محدود و محصور به موارد ذکر شده نمی‌باشد. ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی به عنوان مستند قانونی قرار عدم استماع دعوا، به صورت کلی وضع شده است و موانع رسیدگی به عنوان موجبات و اسباب صدور قرار عدم استماع تبیین و تشریح نگردیده است. به نظر نگارنده موانعی که از رسیدگی به ماهیت دعوا جلوگیری می‌نمایند و به عنوان موجبات صدور قرار عدم استماع شناخته می‌شوند شامل موانع قانونی، قراردادی و قضایی می‌باشند که مبتنی بر اصول و قواعد حقوقی، نظم عمومی، حفظ حقوق اشخاص ثالث، احترام به اصل حاکمیت اراده، بیهوده و عبث بودن رسیدگی به برخی دعاوی مبتنی بر اصول و موازین حقوقی، اعتباربخشی به تصمیمات مراجع شبه قضایی و لزوم رسیدگی توأمان به برخی از دعاوی می‌باشد که به مصادیقی چند از هر مورد اشاره گردید. که به فراخور شروط عمومی و اختصاصی که برای استماع دعوی وجود دارد بعضی از آن‌ها ناظر به صلاحیت اصحاب دعوی و تعیین خوانده و بعضاً ناظر بر تعیین خواسته دعوی متفاوت و متعدد خواهد بود.

همانطور که گفته شد در خصوص قرار عدم استماع دعوا قانونگذار به صراحت مبانی و مصادیق این قرار را تبیین ننموده است که همین امر موجب گردیده قضات در تعیین مصادیق آن با مشکل مواجه گردیده و متعاقباً موجب تشتت آراء صادره از محاکم گردیده و ضروری می‌باشد برای جلوگیری از تشتت آراء صادره از محاکم در موضوع قرار عدم استماع دعوا، قوانین دقیق و برگرفته از مبانی قرار عدم استماع دعوا و منبعث از رویه قضایی در موارد سکوت و ابهام تصویب گردد که در همین راستا باید نگاه ویژه‌ای به رویه قضایی داشت.

منابع

- انصاری، باقر (۱۳۸۷)، *نقش قاضی در تحول نظام حقوقی*، چاپ اول، تهران: میزان
- بازگیر، یدالله (۱۳۷۹)، *قانون مدنی در آینه آرای دیوان عالی کشور (بیع و احکام راجع به آن)*، چاپ اول: تهران: انتشارات فردوسی
- حیدری، احمد (۱۳۹۲)، *شویه های نقد و تحلیل آراء قضایی دیوان عالی کشور*، چاپ اول، تهران: انتشارات خط سوم
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۸۷)، «*تحلیل حقوقی دعاوی اثبات مالکیت*»، مجله پژوهش های حقوقی، شماره ۱۴
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۰)، *مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی و تاثیر آن در رویه قضایی*، جلد اول، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۲)، *حقوق دعاوی (قواعد عمومی دعاوی)*، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار
- رشیدی، رشید (۱۳۹۰)، *مراجع شبه قضایی*، چاپ اول: شیراز: نوید شیراز
- زندی، محمدرضا (۱۳۹۰)، *رویه قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی، شماره ۹ (بیع)*، چاپ اول: تهران: انتشارات جنگل، جاودانه
- زندی، محمدرضا (۱۳۹۱)، *رویه قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی، (خلع ید، رهن، تملک اراضی و املاک، افراز و فروش املاک مشاع)*، چاپ دوم: تهران: انتشارات جنگل، جاودانه
- شمس، عبدالله (۱۳۸۱)، *آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته*، جلد اول، چاپ سوم، تهران: دراک
- شمس، عبدالله (۱۳۹۳)، *آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته*، جلد دوم، چاپ سی و چهارم، تهران: دراک
- شمس، عبدالله (۱۳۹۲)، *آیین دادرسی مدنی دوره پیشرفته*، جلد سوم، چاپ بیست و چهارم، تهران: دراک
- شهیدی، مهدی (۱۳۷۷)، *تشکیل قراردادها و تعهدات*، چاپ اول: تهران: نشر حقوقدان

- صفایی، سیدحسین (۱۳۸۲)، *دوره مقدماتی حقوق مدنی*، جلد دوم (قواعد عمومی قراردادها) چاپ اول، تهران: نشر میزان
- عابدیان، میرحسین، اسدزاده، مجتبی، فیروز مند، علی (۱۳۹۲)، *در تکاپوی عدالت*، چاپ دوم، تهران: نشر میزان
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، *حقوق مدنی*، ایقاع (نظریه عمومی - ایقاع معین)، چاپ سوم، تهران: نشر میزان
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۷)، *فلسفه حقوق*، جلد اول، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۳)، *اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی*، چاپ ششم، تهران: نشر میزان
- متین دفتری، احمد (۱۳۷۸)، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی*، جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات مجد
- معاونت آموزش قوه قضاییه (۱۳۸۶)، *مجموعه نشست های قضایی مسائل قانون مدنی*، جلد یک، چاپ اول، تهران: نشر قضاء
- معاونت آموزش قوه قضاییه (۱۳۸۷)، *رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه های عمومی حقوقی*، جلد چهاردهم، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل
- میرزا نژاد جویباری، اکبر (۱۳۹۷)، «*بحثی پیرامون منبع نظم عمومی در حقوق قراردادهای ایران با مطالعه تطبیقی در حقوق آمریکا، انگلیس و فرانسه*»، مجله پژوهش های حقوق تطبیقی، دوره ۲۲، شماره ۱
- اسدی حلی، علامه حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۳ ه.ق)، *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*، جلد ۸، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- آشتیانی، میرزا محمد حسن بن جعفر (۱۳۶۹ ه.ق)، *کتاب القضاء*، چاپ اول، تهران: چاپخانه رنگین
- سلار، حمزه بن عبدالعزیز دیلمی (۱۴۰۴ ه.ق)، *المراسم العلویه و الاحکام النبویه فی الفقه الامامی*، چاپ اول، قم: منشورات الحرمین
- نراقی، احمد (۱۴۱۵ ه.ق)، *مستند الشیعه فی احکام الشریعه*، جلد ۱۷، چاپ اول، ق: موسسه آل البيت عليهم السلام

The grounds for issuing a non-hearing order in the face of legal challenges surrounding it

Majid sarbazian
Esmaeil Siavashpour

According to Article 34 of the Constitution, litigation is an inalienable right of every individual, and all members of the nation can go to court. However, the application of the right to sue as an inalienable right has conditions and formalities, and it is possible to refer to the judiciary if its conditions and formalities have been fulfilled. On the other hand, according to the Code of Civil Procedure of the General and Revolutionary Courts in Civil Matters, this authority is intended to respond to the nature of the dispute in the same way and if the objection is received, the court will reject it. To file a lawsuit, however, this does not mean that if the defendant does not attack and there are objections and obstacles in the lawsuit, the court will not pay attention to the objections and obstacles and will continue the judicial proceedings. Looking at the general provisions of the Code of Civil Procedure, it can be seen that the legislator was not indifferent to this issue, but in Article 2 of it, by enacting a general rule, obliged the courts to hear lawsuits filed by the beneficiary in accordance with the law.

Keywords: Non-hearing, litigation, public order, protection of the rights of third parties